

نظر ما درباره مفاهیم

۱. کلام در اثر وضع مفردات آن و وضع هیأت آن (یا در اثر قرآنی که موجود است) دارای معنایی است که آن را «مدلول مطابقی کلام» می‌دانیم.
توجه شود که دلالت کلام بر معنای مجازی، با این حساب دلالت مطابقی است.
۲. معنای مطابقی، اگر لوازمی دارد (لوازم عقلی یا عرفی) که برای «معنا» لازم بین بالمعنی الاخص است (به این معنی که از تصور ملزوم (معنی)، لازم هم در ذهن تصور شود)، دلالت کلام بر آن لازم را، دلالت التزام می‌گویند
۳. شرط دلالت التزام، ملازمه بین بالمعنی الاخص است که باید بین تصور ذهنی ملزوم و تصور ذهنی لازم حاصل باشد. (توجه شود که آنچه این دلالت را حاصل می‌کند، ملازمه‌ی بین دو معنی در ذهن شنونده است و اینکه آیا در خارج چنین ملازمه‌ای هست و یا نیست، اصلاً مدخلیتی در پیدایش دلالت التزام ندارد.)
۴. گاه لوازم بین، عقلی هستند (که طبیعتاً هرکس از عقل برخوردار باشد، ملازمه‌ی بین را درمی‌یابد: مثل زوجیت و عدد دو) و گاه عرفی هستند. (مثل اینکه اگر کسی بگوید: «دوات را بیاور»، از مطالبه دوات (معنی) مطالبه قلم، (لازم بین عرفی) هم فهم می‌شود)
۵. ملازمه بین عرفی، ممکن است در عرفی موجود باشد و در عرفی موجود نباشد. و ممکن است نزد شنونده (که دلالت در ذهن او حاصل می‌شود) موجود باشد ولی نزد گوینده چنین نباشد.
۶. دلالت التزام، در لوازم بین عقلی قابل احتجاج است ولی در لوازم بین عرفی به شرطی قابل احتجاج است که گوینده و شنونده دارای عرف واحدی باشند.
توجه شود که دلالت در این بحث به معنای دلالت تصویری است ولی احتجاج فرع اراده‌ی جدی و دلالت تصدیقیه است. اما با توجه به اینکه اصل تطابق دلالت تصویری با دلالت تصدیقیه و مراد استعمالی با مراد جدی حاکم است، می‌توان در هر جایی که دلالت تصویری حاصل است، حکم به دلالت تصدیقیه کرد و با پذیرش اراده استعمالی (که حاصل از پذیرش دلالت تصدیقیه است)، اراده جدی متکلم را هم کشف کرد و به آن احتجاج نمود.
۷. پس دلالت التزام، دلالت معنای کلام بر لوازم معنای کلام است. (توجه به «معنای کلام» شود)
۸. لازم است اشاره کنیم که آنچه در ادبیات با عنوان «کنایه» شناخته می‌شود، به دو صورت قابل فرض است. اگر معنای کنایی، لازم بین بالمعنی الاخص معنای مطابقی است، کنایه هم از اقسام دلالت التزام است ولی اگر معنای کنایی لازم بالمعنی الاخص نیست، در این صورت دلالت کلام بر آن‌ها، صرفاً دلالت کنایی است و چون ملازمه بین بمعنی الاخص بین معنای مطابقی و معنای کنایی برقرار نیست، متکلم می



تواند ادعا کند که از گفتن کلام، معنای کنایی را مدّ نظر نداشته و فقط معنای مطابقی را اراده کرده است. (قابل احتجاج نیست)

(توجه شود که در کنایه، باید معنای مطابقی اراده شود و علاوه بر آن معنای کنایی نیز مراد باشد. به خلاف مجاز که در آن، فقط معنای مجازی مراد شده است)

۹. اما گاه یک کلام در عرفی خاص و یا در عرف عام، در گذر ایام دارای وضع تعینّی جدیدی می شود. به این صورت که معنای مطابقی کلام (به سبب وضع مفردات و هیأت آن) چیزی است ولی به مرور این کلام در عرف مذکور، دارای وضع تعینّی دیگری هم شده است که علاوه بر معنای مطابقی اولیه، معنای ثانویه‌ای (که آن هم به سبب وضع تعینّی، معنای مطابقی است) هم پیدا کرده است.

(توجه شود که طبق این بیان، ساختار جمله شرطیه (هیأت) دارای وضع تعینّی جدیدی شده است و نه اینکه مثلاً بگوییم «عدم اکرام زید عند عدم مجیء زید»، موضوع له کلام است.)

بل ممکن ان یقال در مواردی، ممکن است، کثرت استعمال یک کلام (همراه با قرینه) و استفاده مفهوم از آن، باعث انصراف یک هیأت در مفهوم شده باشد (و لو اینکه به سرحدّ وضع تعینّی نرسیده باشد) در این صورت استعمال این کلام، با اتکاء به قرینه حالیه (کثرت استعمال) منصرف به صورتی است که از آن مفهوم هم اراده شود.

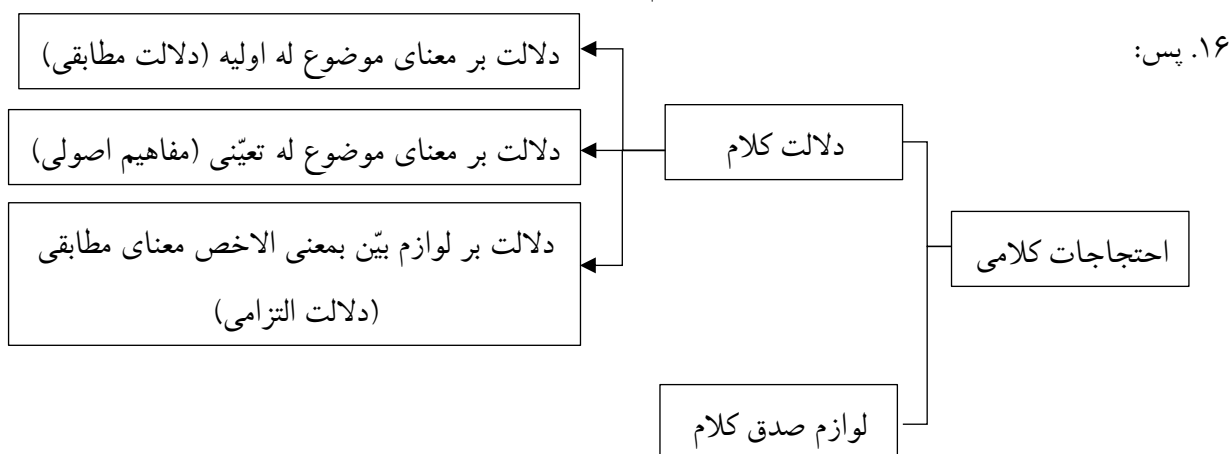
۱۰. توجه شود که این تعدّد دلالت، از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنی نیست، بلکه وضع جدید دال واحد را دارای معنای اوسع قرار کرده است (مثل اینکه وقتی می‌گوییم «انما» برای حصر وضع شده است، در حقیقت دو معنی را همراه با هم اثبات می‌کند، یکی اثبات حکم برای موضوع و دیگری نفی حکم از غیرموضوع. و این دو معنی هر دو در کنار هم معنای مطابقی است)

۱۱. مثلاً اگر گفتیم: جمله شرطیه که ابتداءً برای «حصول جزا عند حصول شرط» وضع شده بود، در گذر زمان دارای وضع تعینّی جدیدی شده است (که علاوه بر وضع اولیه و در کنار آن موجود است) که عبارت است از «عدم جزا عند عدم شرط» در این صورت می‌گوییم که جمله شرطیه دارای مفهوم است. (توجه شود که «عدم عند العدم» هیچ ملازمه‌ای با معنای «حصول عند الحصول» ندارد - نه عقلی و نه عرفی - بلکه اگر به چنین نکته‌ای و مفهومی قائل شدیم، در حقیقت به وضع تعینّی جدیدی برای کلام قائل شده ایم)

و یا مثلاً اگر گفتیم «تقدیم ما حقّه التأخیر» مفید حصر است، در این صورت پذیرفته‌ایم که در عرف این زبان، چنین ساختاری دارای چنین وضع جدیدی است و لذا حصر را معنی می‌دهد و می‌توان آن کلام را دارای مفهوم دانست.



۱۲. این دسته از دلالت‌ها، دلالت لفظ کلام بر معنای دیگر کلام است (توجه به «لفظ کلام» شود)
۱۳. این دلالت‌ها در صورتی قابل احتجاج هستند که بتوان چنین وضع تعینی را احراز کرد.
۱۴. مفاهیم اصولی، از سنخ دلالت‌های لفظی کلام (حاصل از وضع تعینی) هستند، در حالیکه دلالت التزام، دلالت معنای کلام بر لازم بین به معنی الاخص معنای کلام است.
۱۵. توجه شود که علاوه بر آنچه گفتیم (احتجاج به مدلول مطابقی، احتجاج به مدلول التزامی، احتجاج به مفاهیم اصولی)، کلام می‌تواند از جهات دیگر هم مورد احتجاج قرار گیرد.
- این احتجاجات ناشی از لوازم غیربیین عقلی هستند که با معنای کلام دارای ملازمه می‌باشند. به این معنی که اگر کلام صادق باشد، لاجرم آنها هم عقلاً صادق هستند (مثل عکس مستوی، عکس نقیض، جزئی‌های اضافی و ...) این احتجاجات علیرغم اینکه در جای خود قابل قبول هستند، از زمره مدالیل کلام به شمار نمی‌آیند، بلکه صرفاً با صدق و صحت کلام ملازمه عقلی دارند.



۱۷. با توجه به آنچه گفتیم روشن است که دلالت تضمن قسم جدیدی نیست، چراکه یا «جزء معنی» «لازم بین بمعنی الاخص معنی» است که دلالت لفظ بر آن، دلالت بر لازمه‌ی معنی است و از اقسام دلالت التزام است و یا «لازم بین بمعنی الاخص معنی» نیست، که در این صورت لفظ دلالتی بر آن ندارد. و صرفاً صدق کلام در کل، با صدق کلام در جزء ملازمه دارد و لذا صرفاً می‌توان به وسیله صدق کلام، نسبت به «صدق کلام در جزء معنی» احتجاج کرد (ولی دلالتی نسبت به آن ندارد).
۱۸. پس روشن شد که اگر کسی بپذیرد که کلامی دارای مفهوم است، پذیرفته است که این کلام دارای وضع تعینی (علاوه بر وضع اولیه) است و در نتیجه دلالت کلام بر «مفهوم» کلام، دلالت لفظی است و به سبب تطابق دلالت تصویری با دلالت تصدیقیه و مراد استعمالی با مراد جدی، قابل احتجاج است. ولی اگر کسی چنین وضعی را نپذیرفته باشد، در حقیقت منکر وجود مفهوم شده است (و نه اینکه بگوید مفهوم هست و حجت نیست).



۱۹. توجه شود که مرحوم آخوند هم مفهوم را ناشی از وضع (و یا مقدمات حکمت) می دانستند (چنانکه در ابتدا تصریح کردند و در ابتدای بحث از مفهوم شرط هم تصریح می کند) ولی سخن ایشان با آنچه ما مورد اشاره قرار دادیم، مختلف است. مرحوم آخوند می فرماید که آنچه وضع شده است، خصوصیتی است که مفهوم را در پی دارد. پس وضع باعث پیدایش خصوصیت می شود و خصوصیت، مفهوم را می رساند. در حالیکه ما «دلالت بر مفهوم» را مستقیماً ناشی از وضع تعیینی جدید برمی شماریم و محتاج واسطه ای به نام خصوصیت نیستیم. ولی در هر صورت اشاره ایشان به وجود «وضع» در این مقام می تواند تأییدی بر مطلب ما باشد.

توجه شود که مثلاً در مفهوم شرط، مرحوم آخوند، خصوصیتی که وضع شده است را «علیت منحصره» می دانند. ولی ما آنچه وضع شده را «عدم جزا عند عدم شرط» می دانیم و اصلاً بدون نیاز به اینکه بخواهیم «علت منحصره» را از کلام استفاده کنیم، به مفهوم در کلام قائل می شویم (اگر پذیرفتیم که جمله شرطیه مفهوم دارد)

